



کتاب های
ادبیات داستانی

انتشارات کتاب جمکران

JAMKARAN BOOK PUBLISHING



کتابهای
جمکران





انتشارات کتاب جمکران

شروع داستان به ۱۰ آذر ۶۷ بر می‌گردد و دستور آغاز فعالیت انتشارات مسجد مقدس جمکران و چاپ اولین کتاب در صادر می‌شود. فعالیت انتشارات فراز و نشیب‌های گوناگونی را تجربه کرده است. که شرح آن مجال مفصل می‌طلبد و اما امروز، رویه کنون انتشارات جمکران در اوایل دهه ۹۰، با تغییر مدیریت و سیاستها (و تغییر عنوان به «انتشارات کتاب جمکران» کلید خورد. تکمیل مسیر گذشته، توسعه

- کمی و کیفی تولیدات، احیاء تراثی، ورود جدی به حوزه ادبیات داستانی و همچنین کودک و نوجوان از مهمترین رخدادهای بود.
- انتشارات کتاب جمکران از ابتدا تا کنون بیش از ۸۰۰ عنوان کتاب منتشر کرده است.
- «نشر معارف اسلامی و مهدویت سلیم» بزرگترین افتخار انتشارات کتاب جمکران در طول این سالها بوده ولی با عناوین گوناگون در مجامع اهل فرهنگ و کتاب از تالشهایش تقدیر شده است که بخشی از آن به شرح زیر است:
- ناشر برگزیده سال ۱۳۹۶ جمهوری اسلامی ایران؛
- برگزیده دهمین جشنواره بین‌المللی کتاب سال رضوی؛
- برگزیده اولین جشنواره کتاب آرایی دینی؛
- برگزیده همایش اندیشه و قلم ارتش؛
- برگزیده اولین دوره جشنواره سرخ‌نگاران
- شایسته تقدیر کتاب سال حوزه؛
- نامزد دریافت جایزه در جشنواره‌های گوناگون
- جهش حضور در رسانه‌ها و انعکاس گسترده آثار کتاب جمکران در صدا و سیما
- اقبال چشمگیر مراکز بین‌المللی از منشورات کتاب جمکران: ...اسپانیا، تایلند، لبنان، نیجریه، بحرین، ترکیه، پاکستان و

آواز، بچه، آتش



اکبر صحرایی

آواز

Song / Baby / Fire
واقع در شهر شیراز و اطراف

بچه

از شنبه، ۲۲ خرداد ۱۳۵۰
تا دوشنبه، ۲۳ آذر ۱۳۶۰

آتش

رمان کتاب آواز، بچه، آتش که با شیوه مستند داستانی نگارش یافته حاوی نکات جالبی است که معمولا از دید افرادی که محققانه به جریانات اجتماعی نگاه نمی‌کنند، پنهان می‌ماند و برای پژوهشگران تاریخ انقلاب بسیار مفید است.

برشی از کتاب

از ساختمان ساواک که بیرون آمد، ندانست چرا برای اولین بار با این صراحت با دکتر مخالفت کرد. اما حس خوشی داشت. برای اولین بار خودش بود و مستقل. شاید مزه چیز زیر دهنش رفته بود که خوارها از آن، زیر زبان دستغیب بود. پیاده‌رو متاهی به چهار راه زند را گرفت و قدم زد. لیست را بیرون آورد و فکر کرد: «از بین ببرمش! نامردی شاید غلامی یا ساواکی دیگه‌ای تعقیب کرده باشه؟..... بدجوری به کیف زل زده بود. مشکوک شد ممکنه بریزن و لیست رو از م بگیرن بهتره یه راست برم خونه دستغیب».

نوع قطع: رقی



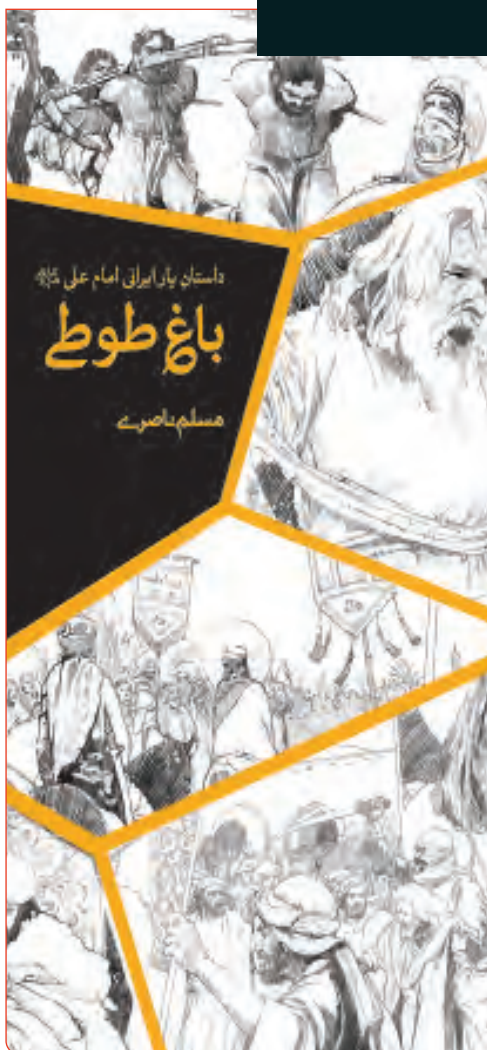


داستان این رمان درباره طوبی دختری نوجوان است که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پدرش را از دست می دهد و در روزگار یتیمی به ازدواج تاجری عراقی در می آید و در بصره همسایه هوویی زبان نفهم می شود.

برشی از کتاب

خانه عبدالله ، خانه بزرگی بود اما همان روز اول دلم برای همه کودکیم تنگ شد. خوب شد مامانی همراهم آمده بود و الا دق مرگ می شدم. مامانی حال روزش از من بدتر بود و یک هوس زیارت سرپا نگهش می داشت. روز سوم شد و هوویم پا به خانه اش گذاشت. مامانی حالش دست خودش نبود. هر وقت اینطوری می شد می نشست پای چرخ خیاطی اش و هی می دوخت و هی می دوخت تا خستگی جای فکر و خیالش را بگیرد. اما اینجا فقط می بایست دور خودش بچرخد. دو پر چادرش را گره زد به کمرش ، یک یا علی محکم گفت و خانه را آب و جارو کرد





آیا می‌دانستید همان‌طور که پیامبر اعظم یاری از دیار ایران داشته‌اند، امیرالمؤمنین نیز در کنار خود یار ایرانی پرورنده‌اند؟ شاید تا قبل از اینکه «باغ طوطی» نوشته و منتشر شود کمتر کسی می‌دانست «میثم تمار» صحابی معروف و فداکار امام علی (ع) هم مانند «سلمان فارسی» ایرانی بوده است.

برشی از کتاب

کوفه قبرستانی است که در سکوت مرگ فرو رفته.

با این حساب این قبرستان نیازی به طوطی ندارد. مگر نه؟

میثم با تأسف سری تکان داد و آهسته گفت: «روزگاری این سرزمین باغی بود که همه در سایه نعمت هایش زندگی خوشی داشتند ولی نمی‌خواهی بگویی که آن زمان درست مدت خلافت علی بوده؟



پدر پسر روح الله



ابراهیم حسن بیگی

پدر پسر روح الله



این رمان که به سبک رمان های نامه نگاری نوشته شده است مخاطب جوان و نوجوان دارد. این رمان بر تمام زندگی امام خمینی(ره) متکی نیست بلکه بر خصوصیات رفتاری و مسائل اخلاقی و اجتماعی امام خمینی(ره) توجه دارد.

برشی از کتاب

امام از خواندن نماز شب فارغ شده بود که با شنیدن سرو صداهایی خفیف از پشت پنجره اتاق پسرش حاج مصطفی به منزل خود نگاه کرد و زیر «لب گفت:» پس آمدید پسرش مصطفی را صدا زد و گفت:» مصطفی بیدار شو. مثل اینکه آمدند.» حاج آقا مصطفی چشم باز کرد و در جای خود نشست. پدرش را دید که مشغول پوشیدن لباس است. زمزمه های گنگ مبهمی از خارج گوش می رسید. از جای خود برخاست و با شتاب به پشت بام رفت. دید کوچه اطراف منزل پر از سربازان مسلح است.

نوع قطع: رفعی



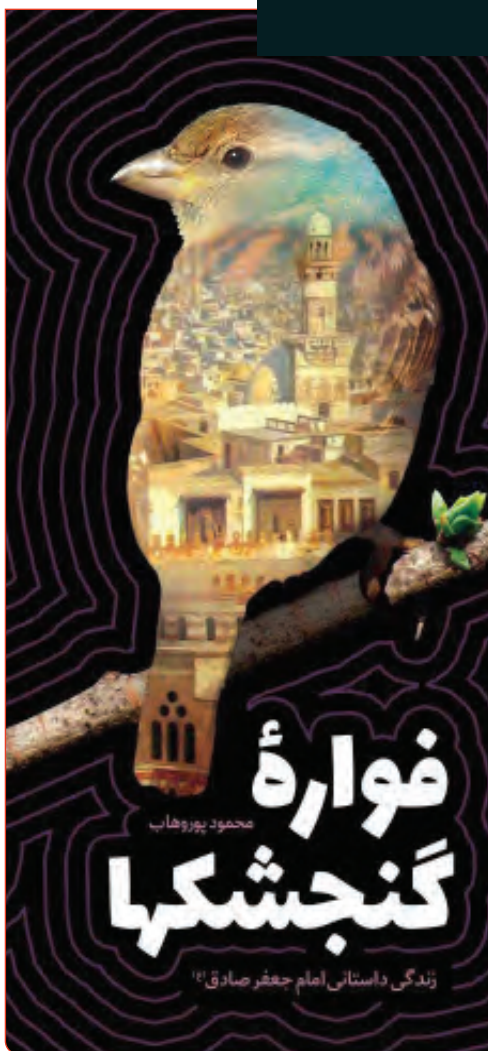
فواره گنجشک‌ها



این کتاب، زندگی داستانی امام جعفر صادق علیه السلام با عنوان “فواره گنجشک‌ها” می باشد. فواره گنجشک‌ها با سی دو داستان کوتاه به قلم محمود پوروهاب بر اساس روایات مستند به صورت پیوسته زندگانی آن امام همام را معرفی می‌نماید.

برشی از کتاب

دخترک از پنجره بیرون را نگاه کرد. آفتاب با گل‌های درخشان باغچه حرف می زد و درخت بزرگ با گنجشک‌هایی که دوست شان داشت. ناگهان صدای نازک نوزاد با فواره ی گنجشک‌های روی درخت، پر کشید. ابن ابی‌العوجا گفت: «عجب! اگر تو از یاران جعفر بن محمد هستی، بدان که او هرگز این‌گونه با ما حرف نمی‌زند. او بارها این سخن‌ها را که تو آن را کفرآمیز می‌خوانی از ما شنیده؛ ولی هرگز از حد ادب بیرون نرفته و دشنام نداده است. مردی بسیار خردمند، آرام و بردبار است. سخنان ما را به خوبی گوش می‌دهد تا آنچه در دل داریم، بر زبان بیاوریم؛ طوری که گاهی گمان می‌کنیم بر او پیروز شده‌ایم.



نوع قطع: رفعی





عباس، پسر نوجوانی که در یک تعمیرگاه اتومبیل کار می‌کند، رویای پرواز با پاراموتور را دارد و برای رسیدن به آن تلاش می‌کند. تا اینکه شرایط او را با انتخاب‌های بزرگتری محک می‌زند.

برشی از کتاب

ثریا توی اتاقش، پشت میز کوتاهی که ورق چوبی رویش باد کرده و شیارشیار شده بود، نشسته بود. اتاقی نه متری که یک طرفش رختخواب چیده بودند و طرف دیگرش چرخ خیاطی قدیمی مادرش بود. خم شده بود و چیزهایی مینوشت. مادرش وارد اتاق شد: چه کار می‌کنی مامان؟

ریاضی می‌خوانم. مادر رفت در پستو. مقداری گندم از توی کیسه برداشت و بیرون آمد:

مامان! به بابا گفتی که عضویت کتابخانه ام تمام شده؟



بچه‌های فرات



با خواندن این داستان بلند بهتر می‌توانید بفهمید چه شد که ترس و تردیدها بر همراهی با سیدالشهدا اثر گذاشت و چگونه شعور چند نوجوان باعث میل آن‌ها برای حضور در کربلا شد.

برشی از کتاب

ای مردم! آرام باشید. او حبیب‌بن‌مظاهر است. از سوی حسین‌بن‌علی برای شما پیغامی دارد. با شنیدن این حرف همه‌ها خوابید. صدایی از کسی نمی‌آمد. گوش‌ها منتظر شنیدن بود. پیرمرد با سلام و صلوات بر پیامبر اسلام سخنش را شروع کرد شما را به شرافت و بزرگی‌ای می‌خوانم که در روز قیامت خواهید داشت. پسر دختر پیامبرتان در بیابان کربلا، تنها و مظلوم، محاصره شده است. مردم کوفه او را دعوت کردند. حال که به سوی آنان آمده است، او را رها کرده و آماده پیکار با او شده‌اند. به خدا سوگند، هر یک از شما در کنار حسین کشته



ماهی‌ها پرواز می‌کنند



ماهی‌ها پرواز می‌کنند

مریم بصیری



نوع قطع: رقی



ماهی‌ها پرواز می‌کنند»
 رمانی سفرنامه‌ای است، از
 دید یک معمار جوان که به
 لطف صاحب‌خانه‌اش به حج
 مشرف می‌شود. او که برای
 پایان‌نامه‌اش به آلبومی از
 معماری‌های جهان نیاز دارد،
 بر خلاف همسن و سالانش،
 عربستان را جایگزین
 کشورهای مشهور می‌کند

برشی از کتاب

هجرت سخت است؛ این‌که
 خودت و دلت هجرت کند،
 سخت است؛ اما لازم است،
 لازم است تا کمی خودت را
 به سختی بیندازی، یک سختی
 جدای از تمام سختی‌هایی که
 در بالخانه بهشت داشتی. یک
 سختی که تو را به یاد تمام
 غفلت‌های گذشته‌ات بیندازد
 و خودت را به یاد خودت
 بیاورد. بلندگو که اعلام
 می‌کند هواپیمای‌تان روی باند
 فرودگاه جده نشسته است،
 راه نمی‌روی، نمی‌دوی؛ تا
 آغوش مادرت هروله می‌کنی،
 پرواز می‌کنی. بال در بال
 کبوترهای مکه پر می‌کشی
 روی سقف فرودگاه، روی
 هواپیما، روی ابرهای آسمان،
 پر می‌کشی تا بهشت، بهشتی
 که آن بالابالاهاست و فاصله
 زیادی تا بهشت ارمغان دارد

نخلستانی از فانوس



نخلستانی از فانوس ترجمانی است از یک حقیقت، یک واقعیت و یک قصه که در آن، شان نزول آیه ای از قرآن به عنوان یک حقیقت، با کارکترهایی واقعی همچون امام حسن مجتبی و اباعبدالله الحسین علیهما السلام، بستر قصه گویی قرار گرفته است. این حقیقت ها و واقعیت ها، وقتی با موقعیت های داستانی جذاب در هم تنیده شده، خلاقیت شکل گرفته و اثری خواندنی خلق شده است.

برشی از کتاب

هر از گاهی شبی به سمت پری دست درازی می کرد، اما همچون برفی که روی دست می نشیند، محو می شد. گویی چیزی و کسی بر آن سلطه نداشت. پری همچنان که آرام و با صلابت بالا می رفت. پرها و دست و بالهایش چون بلوری هفت رنگ می درخشید. چون آب، زلال و شفاف بود. می توانستی چون چشمه ای که کف آن دیده می شود، سوی دیگر آن را ببینی. در دستش لوحی از نور بود. پری از محیط خارج شد و وارد آسمان بالاتر شد.

نوع قطع: رفعی



قنوت آخر



قنوت آخر روایت دلتنگی و شیدایی پدر و مادرهایی است که با تاسی از امام عاشقان حضرت اباعبدالله علیه السلام دردانه های خود را به مسلخ عشق فرستاده اند و زینب گونه صبوری را پیشه خود ساخته اند.

برشی از کتاب

تیمم کردیم و قامت بستیم به نماز، شلمچه غرق در آتش بود، صدای انفجارها و گرد و قبار به قدری زیاد بود که گاهی بودن علیرضا را در نیم قدمی ام حس نمی کردم. از سجده رکعت اول که بلند شدم، تند تند رکعت دوم را شروع کردم. دست هایم را به حالت قنوت بالا گرفته بودم. همان لحظه بود که قنوت گرفتن علیرضا را هم متوجه شدم. جالب بود که هردو آیه ۲۵۰ سوره ی بقره را می خواندیم. موج انفجارهای پی در پی، زمین را زیر پایمان می لرزاند

نوع قطع: رفعی





خرمالوها را به گنجشک‌ها بفروش



این رمان پرماجرا و جذاب به قلم «محمد حنیف» داستان‌هایی از عشق و نیرنگ، وفا و خدعه و عزت و ذلت را روایت می‌کند. «خرمالوها را به گنجشک‌ها بفروش» داستان زندگی دختر و پسری که است که به رسم خویشاوندی به نام هم خورده‌اند اما طمع و زیاده‌خواهی، این رابطه را وارد چالش‌های جدیدی می‌کند

برشی از کتاب

با خودم گفتم، پرنیان که دیده اهل نماز و روزه‌ام، اهل حلال و حروم، می‌دونست چرا پام به زندون وا شده، حتما از اون گوشه حلال مالش بخشیده! خودشم، خدایی آدم بدی نبود، اگه بود، اگه ریگی به کفشش بود که مته خیلی از اون بی‌پدر و مادرا قبل از اینکه تق مملکت درآد، زده بود بیرون، این بود که باور کردم اون مال حاله! وکیل پرنیان وقتی دید، من و من می‌کنم، دوباره زنگ زد به رئیسش تا اونم با این جمله دهنم رو ببندد که، مگه خودت نگفتی خدا بنده‌هاشو تنها نمی‌ذاره! مگه وقتی هم‌بندا به لو دادن خودت خندیدند، نگفتی خدا خودش کارت رو بی‌جواب نمی‌ذاره؟

نوع قطع: رقی



داستان‌هایی از امام زمان (عج)



یلاد موعود؛ وصال دوست؛
چرا او قائم آل محمد(ع)
نامیده شد؟! مهدی چه کسی
است؟! یازده مهدی؛ رسول
خدا(ص) در بقیع؛ فاطمه جان
گریه نکن؛ قیام مرد مدنی؛
ملاقات خضر(ع) و دجال؛
همین حسین (ع)

برشی از کتاب

درتمام نظام های تربیتی و
آموزشی، از گذشته دور تا
امروز، استفاده از زبان قصه
و داستان برای ترویج و تفهیم
مواد آموزشی امری رایج بوده
است. در متون اصیل دینی
نظیر قرآن کریم و سایر کتاب
های آسمانی نیز بسیاری از
معارف بلند به صورت داستان
و قصه القاء شده است. اثر
حاضر هم در همین راستا گرد
آمده است؛ مؤلف محترم با
هدف ترویج فرهنگ مهدویت
و نشر معارف امام زمان(علیه
السلام) اقدام به جمع آوری
و ترجمه یکصد و سی و نه
داستان از کتاب گران سنگ
بحار الانوار جلد‌های ۵۱ و ۵۲ و
۵۳ آن کتاب - که به آن حضرت
اختصاص دارد - نموده است.
این کتاب مختصری از اثر فوق
می باشد که ده داستان در آن
ذکر شده است.

نوع قطع: رفعی



تفنگمو زمین نذا



نوع قطع: پالتویی، رقعی

مجموعه داستان «تفنگمو زمین نذار»، نوشته «سید میثم موسویان» در سه فصل تنظیم شده است. تمامی داستان‌های این مجموعه، در ژانر دفاع مقدس هستند. زبان برخی از داستان‌ها زبانی طنز است و لبخند را بر لب مخاطب می‌نشانند و صحنه‌های تصویر شده در داستانهای دیگر، غم‌انگیز و متأثر کننده است.

برشی از کتاب

چرا نشستنی گریه می‌کنی حاجی؟ طوری شده؟ بچه‌ها شهید شدن؟ فرمانده گفت: «اقلأ پایه‌اش را می‌داشتی بمانه زمانی پایه‌اش؟ برا چی؟ حاجی با آستینش چشمش را پاک کرد و به فکر جریمه افتاد.

یعنی از اینجا تا ماشین سینه‌خیز کافیه ناسر؟ چرا؟ اشتباهی کردم حاجی؟

کافی نیست.

حاجی کاری کردم؟



دخیل عشق



مولف در «دخیل عشق»، داستانش را با سرگذشت جانبازی به نام رضا پیش می برد که پاها و یک دست خود را در جبهه از دست داده است. جانباز شدن رضا باعث اختلاف بین پدر و مادر او می شود.

برشی از کتاب

نو ببخشین. تو حرم خوب باهاتون حرف نزدم. مثلاً اومده بودم، از خودم بگم؛ اما نمی‌دونم چرا فقط دری‌وری گفتم.

دختر با دیدن پروانه که از پشت پنجره برای او شکلک درمی‌آورد، خنده‌اش می‌گیرد و چادر گل‌دار صورتی‌اش را روی دهان می‌کشد. مرد رد نگاه او را می‌گیرد و می‌بیند زهره، بچه را از جلوی پنجره کنار می‌کشد. حوریه به ستون ایوان تکیه می‌دهد و به مرد نگاه می‌کند؛ به قد بلند و هیکل چهارشانه‌اش. این بار رسول سرش را پایین می‌اندازد و نفسش را در سینه حبس می‌کند. زود وسط ایوان و کنار حوریه می‌نشیند تا نتواند دوباره براندازش کند. می‌ترسد سرووضعش دختر را بترساند. همسر اولش همیشه می‌گفت او فقط یک غول عصبانی است.



نوع قطع: رفعی



امید آخر



از منابع مورد استناد محمودی در تدوین این اثر می توان به عنایات امام مهدی آیت الله سیستانی، نجم الثاقب طبرسی نوری، کمال الدین و عنایات حضرت مهدی به علما از ناصر دولت آبادی اشاره کرد. در این کتاب هفت تشریف تاحدودی بازنویسی شده است

برشی از کتاب

با پدرم بیرون مقام حضرت حجت قدم می زدیم که متوجه شدیم، سید مشغول نماز شده است. پدرم چون به مذهب تشیع معتقد نبود، می خندید و کارهای سید را به تمسخر می گرفت. پس از مدتی صدای استغاثه سید با ذکر یابن الحسن به گوشمان رسید. او عاجزانه چند بار یابن الحسن، یابن الحسن را تکرار کرد. بعد از مدتی سکوت، متوجه شدیم که سید با کسی مشغول صحبت است. پدرم که در حال قدم زدن بود، ایستاد و با تعجب به من گفت: کسی اینجا نبوده است، سید با چه کسی صحبت میکند؟



نوع قطع: رفعی



سرود سرخ انار



نوع قطع: رقعی

این کتاب دربردارنده داستان بلندی است که بر مبنای یکی از ملاقات های افراد با امام زمان(ع) در ۸ قسمت تنظیم شده و اصل این واقعه در کتاب بحارالانوار ثبت شده است که نشان از یاری و کرامت اهل بیت(ع) و به ویژه امام زمان(عج) به افراد است.

برشی از کتاب

شیخ ذاکر مرا مکلف کرده که «این حکایت را بنویسم و آن را در نسخه های بسیار تکثیر کرده، به سایر بلاد برای مسلمانان بفرستیم تا همه دریابند که ما توانستیم اجرمان را از عشقی که به ائمه می ورزیم، بگیریم و بدانند که از چه مصیبت عظیمی رهایی یافتیم

بر تو که می خوانی و می شنوی، نیز واجب است آن را نقل کنی برای دیگری تا این ماجرای عظیم وسعت پیدا کند. آن چنان که خواست بر حق امام عصر(عجل الله تعالی فرجه) است، باشد که در روز قیامت راه نجاتی برای همه ما «گردد ان شاء الله».



صدای بال جبرئیل



نوع قطع: رفعی

کتاب صدای بال جبرئیل در نظر دارد قطره ای از دریای معنویت حضرت رسول (ص) را به تصویر کشیده کشاند

برشی از کتاب

عتبه رو در روی اسعد و ذکوان می نشیند: «خوش آمدی اسعد، ما را مسرور و شادمان کردی.» اسعد لیخندی می زند و بسیار زود درخواستش را که برای آن سفر کرده، مطرح می کند: «ای عتبه، تو دوست و رفیق من هستی. مشکلی داریم که تنها تو و قبیله ات می توانید از پس آن بر بیایید.» عتبه چهره اش را کنجکاو نشان می دهد: «چیست آن مشکل؟» همان طور که می دانی قبیله ما و قبیله اوس همیشه در حال نبرد و ستیز با هم بوده اند. هیچ گاه قبیله خزرج با اوس نساخته و همین طور اوس با خزرج. در جنگی که چندی پیش رخ داد، ما شکست سختی خوردیم. اکنون من از طرف قبیله خزرج به سوی تو آمده ام تا کمکمان کنید و در برابر قبیله اوس عتبه سخنان اسعد را قطع می کند و می گوید: «فاصله شما با ما بسیار زیاد است. مضافا اینکه ما نیز اکنون خودمان در گرفتاری به سر می بریم و با معضل بزرگی» روبرو هستیم



کریم آل عبا



نوع قطع: رقعی



کتاب کریم آل عبا در نظر دارد
قطره ای از دریای معنویت امام
حسن مجتبی (علیه السلام)
به تصویر کشیده کشاند.

برشی از کتاب

امام حسن (ع) ر دست هایش را
به سوی آسمان بلند می کند.
زیر لب دعایی می خواند.
یکی از نماز گزاران که پشت
سر امام حسن (ع) در صف
نماز نشسته، به آسمان
نگاه می کند. آسمان در حال
دگرگون شدن است. نماز گزار
می گوید: «دوستان، نگاه کنید
به آسمان. چه اتفاقی دارد
!» می افتد؟

همه سر بلند می کنند و
به سوی آسمان نگاه می کنند.
ناگاه همه با چشم های خود
می بینند که آسمان شکافته
می شود و فرشتگانی از آن
خارج می شوند که در دست
هریک زنبیلی پر از غذا و
میوه و خوردنی های متنوع
است! همه تندیسوار خیره
این صحنه شده اند! همه
مات و میهوت مانده اند. با
خود می گویند: «به راستی
فرشتگانی که ما توصیفشان
را شنیده بودیم را هم اکنون
داریم می بینیم؟

ریحانه پیامبر



کتاب ریحانه پیامبر در نظر دارد قطره ای از دریای معنویت حضرت فاطمه زهرا(س) به تصویر کشیده کشاند

برشی از کتاب

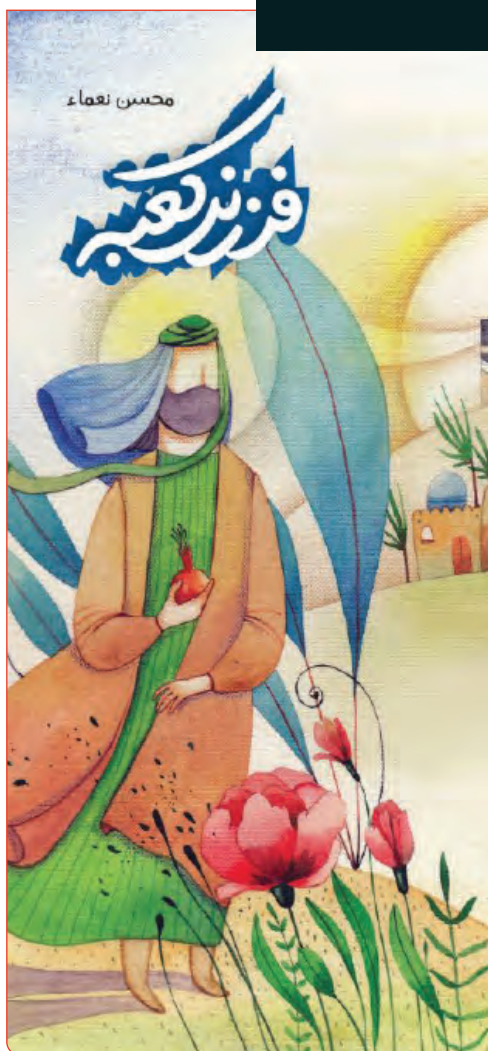
شب است. زن یهودی از خواب برمیخیزد. می‌خواهد به حیاط برود. همین‌که می‌خواهد پا درون حیاط بگذارد، چشمش می‌افتد به اتاقی که در سمت راست است. نوری عجیب دارد از آن اتاق برمیخیزد. زن تعجب می‌کند. به‌سوی اتاق می‌رود. پا درون آن می‌گذارد. ناگهان نوری که از خورشید تابنده‌تر و درخشنده‌تر است را می‌بیند که از یک چادر سیاه برمیخیزد. وحشت‌زده می‌شود. از اتاق خارج می‌شود. به بالین شوهرش می‌رود. صدایش می‌زند: «آهای مرد، بیدار شو. بیدار شو»

مرد چشمانش را نیمه‌باز می‌کند: «چه شده زن؟ چه شده؟»

نوع قطع: رقعی



فرزند کعبه



کتاب فرزند کعبه در نظر دارد
قطره ای از دریای معنویت
حضرت امیرالمؤمنین علی(ع)
به تصویر کشیده کشاند

برشی از کتاب

امیرالمؤمنین(ع) و ابوبکر
در حال خروج از مسجد
پیامبر(صلی الله علیه و آله)
هستند که یکدفعه رو در روی
هم قرار می گیرند. لحظه ای
سکوت میانشان برقرار
می شود. امیرالمؤمنین(ع)
نگاهی معنادار به ابوبکر
می اندازد. می گوید: «ای
ابوبکر، اگر من رسول خدا را
به تو نشان بدهم و او به تو
بگوید که علی جانشین من
است، آیا می پذیری و خلافت
را به من واگذار می کنی؟
ابوبکر می خکوب می شود.
بی اختیار خنده اش می گیرد.
با خود می گوید: «درست
شنیدم؟! علی دارد چه
می گوید؟! پیامبر که
سالهاست وفات کرده

نوع قطع: رقعی



خون خدا



نوع قطع: رقی

کتاب خون خدا در نظر دارد قطره ای از دریای معنویت حضرت سیدالشهدا امام حسین (علیه السلام) به تصویر کشاند.

برشی از کتاب

کوفیان با چشم‌هایی حیرت‌زده به باران نگاه می‌کنند. به بارانی که هیچ‌گاه گمان نمی‌کردند به دعای حسین (ع) نازل شود. همه غرق در تعجب و حیرت‌اند. همه دست‌های شکر را بالا می‌برند. همه شاد و خوشحال‌اند. از خوشی در پوست خود نمی‌گنجند. به‌سوی حسین (ع) می‌روند. یکی سرو صورتش را می‌بوسد، یکی دستش را می‌بوسد، دیگری او را در بغل می‌گیرد. هرکس به طریقی ابراز محبت و سپاسگزاری می‌کند. کسی نمی‌داند این لطفی که حسین (ع) در حقشان کرده را چگونه می‌شود جبران کرد. لطفی که نظیری برایش نیست؛ نجات! کوفیان از تشنگی و عطش



کمیک استریپ‌های شهاب



شهاب، طلبه ای است که به اقتضای طلبگی و علاقه اش، باید برای تبلیغ دین، به منبر برود، اما هر وقت می خواهد برای جمعی صحبت کند دچار لکنت زبان شدید می شود و از ادامه سخنرانی باز می ماند

برشی از کتاب

آن روز غروب دلم شکست. خورد شد. لپ تاپ تمام غصه ام نبود. تیر خلامم بود. قبلش تیرهای زیادی خورده بودم و این آخری، کارم را تمام کرده بود. نمازم را با حق هق گریه ای که شبیه سکسکه بود، خواندم. دیگر از همه چیز خسته شده بودم. تصمیم خودم را گرفتم. باید از این خانه می رفتم. هر گوری می رفتم، برایم بهتر از آنجا بود. بیست سال تحمل این خانه برایم بس بود. تصمیم گرفتم که برای همیشه آنجا را ترک کنم. یک مشت خرت و پرت و لباس و شانه و این جور چیزها را توی کیف لپ تاپم ریختم. مقداری از شهریه ام که مانده بود را هم گذاشتم توی جیبم. به لیا فکر می کردم و اینکه الان دیگر همان خانواده در و داغونم را هم می خواهم رها کنم و تنها بروم سراغش. آهسته در اتاق و بعد در حال را باز کردم. کفشم را پوشیدم و با قدمهایی آرام به طرف در حیا رفتم. به در که رسیدم، دیدم بابا لنگرش را انداخته و قفلی کتابی به آن زده است

نوع قطع: رقعی



و آنکه دیرتر آمد



چاپ سی و هفتم

و آنکه دیرتر آمد
الهی بهشتی

نوع قطع: رفعی

داستان بلند حاضر بر مبنای یکی از وقایعی که در کتاب نجم الثاقب ثبت شده است، با موضوع ملاقات یکی از بنده های خوب خدا با حضرت صاحب الزمان (عج) و عنایت و توجه ویژه حضرت به شیعیانشان به رشته تحریر درآمده است

برشی از کتاب

نا امید بودم که چطور نذرَم را ادا کنم . تا اینکه یک روز مانده به تمام شدن مهلت به مجلسی دعوت شدم . رغبتی به رفتن نداشتم ، اما رفتم ، چون در جمع بودن مرا از خود خوری باز می داشت ، و عجیب آن که در آنجا حکایتی بسیار غریب شنیدم که برای مردی به نام محمود فارسی رخ داده بود و چون در جزئیات واقعه اختلاف نظر بود و من که از خوشی یافتن چهاردهمین حکایت سر از پا نمی شناختم، عزم جزم کردم که هر طور شده همان روز از زبان محمود فارسی ماجرا را بشنوم، بخصوص که فهمیدم منزلش در همان شهر و حتی در نزدیکی است. پس به اصرار از مسلم که حکایت محمود فارسی را شرح داده بود، خواستم مرا به خانه او ببرد. حالا از مسلم انکار؛ که: « وقت گیر آورده ای . مثلاً ما مهمان هستیم و باشد فردا. پاهایم رنجور است و .» و از من اصرار که فردا دیر است و نذرَم فنا می شود و



مأموریت در قصر



نوع قطع: رقعی



مأموریت در قصر، روایت دوره پایانی زندگی علی بن یقطین است، زمانه‌ای که او در دستگاه حکومتی بنی عباس نفوذ دارد و سعی می‌کند در عین پرده‌پوشی و تقیه، ارتباط بین خودش و امام و شیعیان را حفظ کند و بتواند نسبت به انجام وظایف خود در راستای حمایت از شیعیان و شبکه وکالت اقدام کند.

برشی از کتاب

علی بن یقطین پس از سقوط حکومت اموی و ظهور دولت عباسیان به کوفه بازگشت و به دستگاه خلافت عباسیان راه یافت. در دربار عباسیان، ابتدا از کارگزاران مهدی عباسی و به سمت دیوان امور برگزیده شد.

در زمان هادی عباسی جایگاه او در دستگاه خلافت عباسی مهم‌تر شد، تا آنجا که انگشتر و مهر خلافت به دست علی بن یقطین سپرده شد و از نزدیکان هارون الرشید (درگذشت ۱۹۳ق) شد.

در شیعه بودن او تردید نیست، اما مذهب او همانند پدرش از نظر عباسیان پنهان بود. وی با امام موسی کاظم (ع) ارتباط نزدیک داشت و نزد آن امام از اعتبار بسیاری برخوردار بود.

مفرد مذکر غائب



نمایش‌نامه «مفرد، مذکر، غایب» زندگی ملیکا یا نرجس‌خاتون مادر گرامی امام عصر(عج) است، این نمایش‌نامه از آشنایی ایشان با کنیزی عرب که وظیفه تدریس زبان عربی را دارد و واسطه‌ای برای تغییر خواب‌های ملیکا و آشنا کردن هرچه بیشتر او با خاندان اهل بیت(علیهم‌السلام) و در نهایت ازدواج با شخص امام حسن عسکری(علیه‌السلام) است.

برشی از کتاب

ملیکا: در فروش من تعجیل نکن

عمرو: مویم سفید می‌شود و دندان‌هایم سیاه و تو روی دستم می‌مانی
ملیکا: آیا نباید آن کس که به تملک او در می‌آیم به دلم بنشیند؟ (مردی که آن را در نظر داشته، نزدیک می‌شود)

عمرو: آمدیم و کسی به دل تو ننشست. تکلیف چیست؟
مرد: سلام بر عمرو بن یزید. (عمرو در او دقیق می‌شود و می‌شناسد و خوشحال به پا می‌خیزد)

عمرو: السلام جناب بشر بن سلیمان

مفرد مذکر غائب

نمایش‌نامه‌ای
پیرامون ولادت
حضرت مهدی

علی مؤذنی

نوع قطع: ر قعی



فاطمه علی است



نوع قطع: رقعی

آنچه خیلی از ما لابه‌لای تاریخ پرفراز و نشیب زندگی اهل بیت (علیهم‌السلام) دنبالش می‌گردیم، همین است که بدانیم، امان ما در خانه و کاشانه خود چگونه زندگی می‌کردند. در زندگی امیرمؤمنان (علیه‌السلام) و حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) چه می‌گذشته که نامشان این‌گونه در تاریخ جلوه‌گر است.

برشی از کتاب

خانه‌اش کوچک بود، اما پر از رونق و برکت. گاهی که همسرش در منزل نبود، خانه زهرا (س) محل نشست‌ها و مرکز گفتمان دین و زندگی می‌شد. با جمعی از زنان مدینه به گفت‌وگو می‌نشست. می‌آمدند تا از دختر پیامبر خرد و دانش زندگی بیاموزند. بعد از پرسش‌ها و پاسخ‌های فراوان همه سراپا گوش بودند. فاطمه (س) برای آن‌ها درسی می‌گفت که عمری در خانه با همسرش تمرین کرده بود: «بهترین شما کسی است که در رفتار با مردم نرم‌خوتر و مهربان‌تر باشد و ارزشمندترین شما کسی است که با همسر خود مهربان و بخشنده باشد».



مهربان‌تر از مادر



برشی از کتاب

جمعه بود و آفتاب، تازه نور
طلابیش رو همه جا پخش کرده
بود.

سیامک و جواد که با هم توی
یه محله و یه مدرسه بودن،
همون اول صبح سر و کلشون
پیدا شد و با بچه های دیگه ی
محله، شروع کردن به بازی

بعد مدتی که سیامک و جواد از
بازی کردن خسته شده بودن،
جدول های کنار کوچه رو برای
استراحت انتخاب کرده، باهم
می گفتن و می خندیدن که یه
دفعه مشتی غلام، پیرمرد بقال
سر محله، از سر کوچه پیداش
شد. تا به بچه ها رسید، جواد
زود از سر جاش بلند شد و
سلام کرد. مشتی غلام هم بعد

از جواب سلام، یه احوالپرسی
گرمی با جواد کرد و آخرش هم
گفت: این شاء الله خدا عاقبتت
رو ختم به خیر کنه. جواد با
خوشحالی از این احوالپرسی
گفت: سیامک! این مشتی غلام
خیلی با حاله، هر وقت می رم
مغازش، کلی با من میگه و می
خنده، خیلی دوسش دارم

سیامک گفت: اتفاقاً من رو که
اصلاً تحویل نمی گیره، نمی
دونم چه هیزم تری بهش
فروختم.



نوع قطع: رفعی



ضامن‌های معتبر



مسائل اقتصادی یکی از مهمترین مسائل زندگی امروز ما هستند. که می‌تواند بر روی فرهنگ و امور اجتماعی و فرهنگ و اخلاق مردم تأثیر بگذارند. حال اگر چرخه روابط اقتصادی ناسالم باشد، جامعه دچار چالش خواهد شد و بسیاری از اتفاق‌های روزمره و رفتارهای مردم مختل خواهد شد.

برشی از کتاب

متصدی وام داد زد: «کجا می‌ری؟ مگه وام نمی‌خواهی؟» چرا فرم‌ها رو پر نکردی؟ آقای نامری که دو قدمی از باجه دور شده بود، برگشت و با لبخند به مسئول وام گفت: «راستش می‌خواهم برم پیش آقا کیوان. پولی که آقا کیوان می‌ده سودش کمتر از سود وام شماست. کارمزد هم کم نمی‌کنه. ضامن هم نمی‌خواد. به من اطمینان داره.» می‌خواست بگوید: «مهم‌تر از همه، مثل طلبکارها حرف نمی‌زنه. مؤدبانه صحبت می‌کنه.» اما دیگر رویش نشد چیزهای دیگری بگوید. چه می‌شود کرد. آقای نامری خجالتی بود دیگر.



ضامن‌های معتبر

مجموعه
داستان طنز
با نگاهی به مقوله
اقتصاد مقاومتی
سید سعید هاشمی

نوع قطع: جیبی



فریادرس



در جامعه اسلامی توسل به اهل بیت (علیهم السلام) جایگاهی خاص دارد و توسل به امام حی و حاضر، حضرت مهدی صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که بر اساس روایات، اعمال ما هر هفته دو بار بر وجود مبارکشان عرضه می گردد، عقلا و نقلا، خاص الخاص و ویژه است.

برشی از کتاب

خوشحال بودم که خانه اش را پیدا کردم. رفتم و فردا که شنبه بود آمدم، دیدم روی صندلی نشسته و قرآن می خواند.
در دلم بسم الله گفتم و جلو رفتم
!سلام علیکم

سرش بالا آورد یک نگاهی انداخت و گفت: سلام علیکم و باز چشم هایش را روی صفحات قرآن انداخت به بهانه خرید، داخل مغازه اش شدم، ایشان هم بلند شد و آمد.
گفتم: یک بسته شکلات بدهید.

شکلات را گرفتم ، دیدم انگار حالش برای حرف زدن مناسب نیست

نوع قطع: رقصی



من می‌توانم



من می‌توانم“ نوشته “سید” احمد موسوی“ مجموعه ۲۴ داستان کوتاه با محوریت مهارت های یادگیری است که هر کدام از آنها حاصل تجارب و خاطرات نویسنده کتاب است.

برشی از کتاب

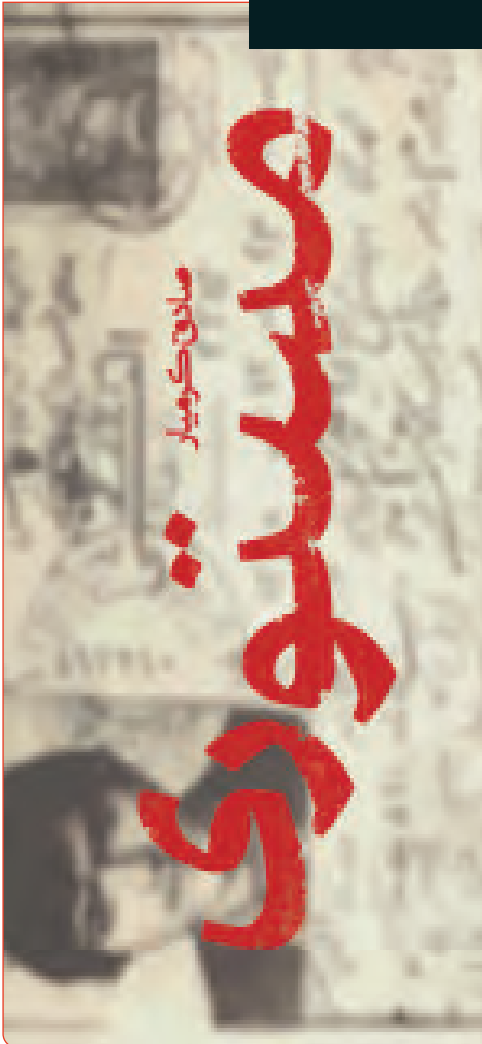
یکی دو ماه مانده بود به امتحانات که وامم جور شد. بر خلاف خواسته من، شروع به بنایی کردیم. مصالح که رسید پای کار، ظرف دو روز دیوارها را تا زیر آهن رساندیم. روز آهن‌کشی، اوستا از من خواست دوتا کارگر اضافه بگیرم. من هم که خسیس‌بازیم گل کرده بود، کارگر نگرفتم. گفتم چرا باید پول اضافه بدهم، خودم هستم و جور دو تا کارگر را می‌کشم. آهن‌ها هجده بودند و سنگین. اولی، دومی، سومی و تا آخرین شاخ آهن، به جای دونفر کار کردم. پرتلاش بودم و پرتوان. تازه نفس



نوع قطع: رقعی



مستوری



نوع قطع: رقی



داستان با نامزدی سیامک و سپیده آغاز می‌شود که سیامک فرزند دکتر خسروی در شرکت تولید مواد غذایی طیور فعالیت می‌کند و سپیده دانشجویست. ماجرای باعث می‌شود که سیامک از شرکت استعفا دهد و هم زمان نسبت به این که دکتر خسروی پدر اوست، دچار شک و تردید شود.

برشی از کتاب

خانم.... خانم!
فرزانه به گوشش اشاره کرد که یعنی نمی‌شنود.
حمید بلندتر گفت: «می‌گوییم با «همین هلیکوپتر برمی‌گردد من هیچ وقت راه رفته را بر نمی‌گردم.
حمید ناچار نشست و با غیظ به او نگاه کرد.
چند لحظه بعد حمید کاغذ و خودکاری از جیب بیرون آورد و به طرف فرزانه گرفت
مشخصات کامل و آدرس خانه‌ات را بنویس
فرزانه کاغذ و خودکار را گرفت و پرسید: «برای چی می‌خواهید؟»

ستون ۱۴۵۳



نوع قطع: رفعی



مسلم ناصری در این رمان ضمن نقل وقایع تاریخی و بیان حال و هوای راهپیمایی اربعین در سال‌های اخیر سفری داشته در زمانه «اثیب یمانی» و در امروز ما که در ادامه این دو سفر مکانی و زمانی با هم تلاقی پیدا کرده و نهایتاً در عشق پاکیر خواهند شد. مسلم ناصری پیش از این داستان موفق «باغ طوطی» را در انتشارات کتاب چمران چاپ کرده و «ستون ۱۴۵۳» دومین اثری است که از او در این انتشارات منتشر می‌شود.

برشی از کتاب

در نجف سرگذشت اثیب و پسرانش را خوانده بودم؛ یعنی سه شب در زیرزمین مهمان پدر این دو جوان بوده‌ام. زهی عالم بی‌خبری! وقتی رفته بودم به زیارت پدرش، سرنوشت او را بر تابلویی خوانده بودم و حالا در عالم واقع با پسرانش روبه‌رو شده‌ام. سری تکان می‌دهم، ولی نمی‌توانم حرفی بزنم. شگفتی من از آن دو بیشتر است. وقتی به خود می‌آیم که دو جوان تابوت را روی جهاز شتر بسته‌اند و می‌خواهند راه بیفتند. به‌سختی بلند می‌شوم و در کنارشان می‌ایستم

باید دریایی باشد



زندگی نامه داستانی امام باقر



نوع قطع: رفعی



این کتاب، زندگی داستانی امام محمدباقر (علیه السلام) با عنوان «باید دریایی باشد» است.

باید دریایی باشد» با بیست داستان کوتاه به قلم محمود پور وهاب بر اساس روایات مستند به صورت پیوسته زندگانی آن امام همام را معرفی می نماید.

برشی از کتاب

صدای تکبیر در فضای مسجد پیچید. پیرمرد لبخند زنان از جا برخاست. او دید که رافع و یارانش به سوی امام رفتند و با او دست دادند. پیرمرد در موجی از شادی باعجله بیرون آمد. میخواست زود بارش را ببرد و برای نماز مغرب به مسجد بازگردد. گیوه‌اش را پوشید و به سوی الاغش رفت. خورشید داشت کم‌کم غروب می‌کرد و نسیم ملایمی می‌وزید. پیرمرد با خود اندیشید: «باید دریایی باشد تا جویبارها ورودها به او بپیوندند، در او بریزند. آری همیشه باید دریایی باشد»

محمدجواد و شمشیر ایلیا



این کتاب روایتی فانتزی از یک ماجراجویی دینی است. محمدجواد که در پی یافتن ردی از فضایی‌ها، وارد زیرزمین خانه‌شان می‌شود، در کنج زیرزمین و در میان کارتن‌های کتاب، با پرنده‌ای آشنا می‌شود که او را به‌سوی ماجراهای پیچیده و زیادی می‌برد.

برشی از کتاب

محمدجواد نفس عمیقی کشید. آرام پایش را بلند کرد. پله‌ی بعدی پله‌ی امتحان بود، پله‌ی هدایت، پله‌ی عشق، پله‌ی نور همه‌چیز در آنجا خلاصه شده بود. ناگهان هوا درهم پیچید. طوفانی به پا شد که او را تکان می‌داد تا شاید بترسد و ذکر آخر را نگوید. ۱۲ شاخه به دور محمدجواد حلقه زدند تا به او کمک کنند. محمدجواد مصمم بود. چشم‌هایش را بست و با صدایی رسا «گفت: «یا امام زمان همه‌چیز در سکوت فرو رفت. انگار هرگز طوفانی نبوده است.

نوع قطع: رقعی



و توی دروازه



نوع قطع: رفعی

روایت کتاب «سیاحت غرب» با جمله «و من مُردم» آغاز می‌شود و به همین سادگی مخاطب را در نقطه‌ای متفاوت قرار می‌دهد. این جمله یکی از به یادماندنی‌ترین و عام و عوام پسندترین نمونه‌های آغاز طرح

برشی از کتاب

هیچ‌کس به حرف من گوش نمی‌کند. گویا من را نمی‌بینند و صدای من را هم نمی‌شنوند. فهمیدم که آن‌ها از من دورند، اما من با دید آشنایی و دوستی به آن جنازه نگاه می‌کنم. به‌خصوص پارچه کفن پهلوی چپ آن را که برهنه بود، چشم‌های خود را به آنجا دوخته بودم.



فرار از شب



فرار از شب» اولین»
رمان «اکرم صادقی»
فیلم‌نامه‌نویس با سابقه
است. داستان در صدر
اسلام می‌گذرد؛ دورانی
که شهرت رسول‌الله هنوز
سراسر جزیره‌العرب را
فرا نگرفته بود. داستانی
تاریخی در ژانر سفرنامه که
اتفاقاتی از جنس عشق و
خرافه و چهل اساس آن را
می‌چیند و ایمان و مهربانی
آن را به اوج می‌رساند

برشی از کتاب

آفتاب در حال غروب است
و گرد و غبار پراکنده در
هوا، با تاریکی کمتر به
چشم می‌آید. در خانهٔ مجلل
و زیبای ابوسفیان، حارث
کنار خالد روی تشکچه‌ای
روبه‌روی بزرگان مکه
نشسته است. ابوسفیان
و عتبه بن ربیععه و امیه
بن خلف و چند نفر دیگر از
بزرگان مکه به بالش‌های
نرم تکیه داده‌اند و برده‌ها
مشغول پذیرایی از آنها
هستند. داخل ظرف‌های
بزرگی شراب و میوه‌های
رنگارنگ قرار دارد

فرار از شب
اکرم صادقی

نوع قطع: رفعی





یخ در بهشت



یخ در بهشت» دستپخت بانوان» توانمند نویسنده‌ای است که به بهانه داستان، راوی دفاع مقدس و زنان آن شده‌اند. یخ در بهشت روایت مادرانی است که خودشان از قهرمانی دیگران قصه‌ها گفته‌اند و حال خودشان قهرمانانی شده‌اند که از آن‌ها قصه‌ها باید گفت. خواهران، مادران و دخترانی که سال‌ها پیش از جنگ با تربیت رزمندگان سهم سترگی در جبهه‌ها داشتند و در حین جنگ با جانفشانی و دلسوزی، و پشت خط جبهه با صبوری و مدارا، از جنگ حماسه‌ای به وسعت روحشان ساختند.

برشی از کتاب

گیسوبران

صدای مردانه و خفه‌ای از پشت سر زن، میان جمعیت پیچید. سی‌چی شیون نمی‌کند گل‌بانو؟ به خدا سرش را گوش‌تاگوش‌زن با وحشت سرش را بلند کرد. صدای کاکه بزرگ احمد بود. چشمش افتاد به نگاه سرد و سرزنش‌آلود زن‌ها و بعد، مردمک‌های بی‌قرارش چرخید به اطراف. از همه بدتر نگاه خواهرها و کاکه‌های احمد بود. مگر چه گناهی کرده بود؟ ده سال مثل سایه‌ای بی‌کلام و بی‌حضور کنارشان بود. همراهشان سر زمین کار کرده بود، نفس کشیده بود و روزهای پوچ و سرد و خالی را گذرانده بود. چه می‌خواستند از جاننش؟ چنگ زد به خاک. خاک سرد

گور را در مشتش گرفت، اما ماند چه کند. برای جنازهٔ مرد غریبه باید شیون می‌کرد و خاک به سر می‌ریخت؟ دلش از دیدن پیکر کفن‌پیچ آشوب شد. پلک‌هایش سنگین شده بود. بی‌اختیار خاک را که به نظرش لزج و خیس بود، جلوی پایش ریخت. چطور باید به پیکر ناآشنا و مچاله نزدیک می‌شد؟ اگر از کاکه‌های احمد نمی‌ترسید، از کنار پیکر بلند می‌شد، خودش را به جاده خاکی می‌زد و تا روستای بالا می‌دوید.

شب چهلَم



شب چهلَم» مجموعه‌ی از ملاقات‌های نورانی مردم با امام حاضرشان را روایت می‌کند. شب چهلَم ما را پای حرف آدم‌هایی می‌نشانَد که امامشان را دیده‌اند و می‌گویند: «او نزدیک ماست، کنار ماست، میان شهرها رفت و آمد دارد، در مجالس شیعیان حضور دارد، از بیچارگان دستگیری می‌کند، با حق‌پویان سخن می‌گوید، «همین قدر نزدیک و آشنا

برشی از کتاب

او جلو می‌ایستد و من پشت او، قامت می‌بندم و او شروع می‌کند به قرائت. صوتش اما مرا از خود بیخود می‌کند، زیبایی و شیرینی قرائتش را هیچ‌کجا نشنیده‌ام. آرام سر بلند می‌کنم، باور کردنی نیست او در هاله‌ای از نور فرو رفته، نوری سبز دور تا دورش را احاطه کرده و او بی‌توجه به من با شیفَتگی تمام نماز می‌خواند. تمام جانم به لرزه می‌افتد. امشب شب چهلَم است. نکند او مولای من باشد؟ چانه‌ام می‌لرزد و اشک امان نمی‌دهد، صدایش توی سرم می‌پیچد: «سینه تو! عافیت یافت و آن زن را به زودی خواهی گرفت و اما فقرت، به حال خود باقی است تا بمیری

نوع قطع: رقعی





نامه آخر



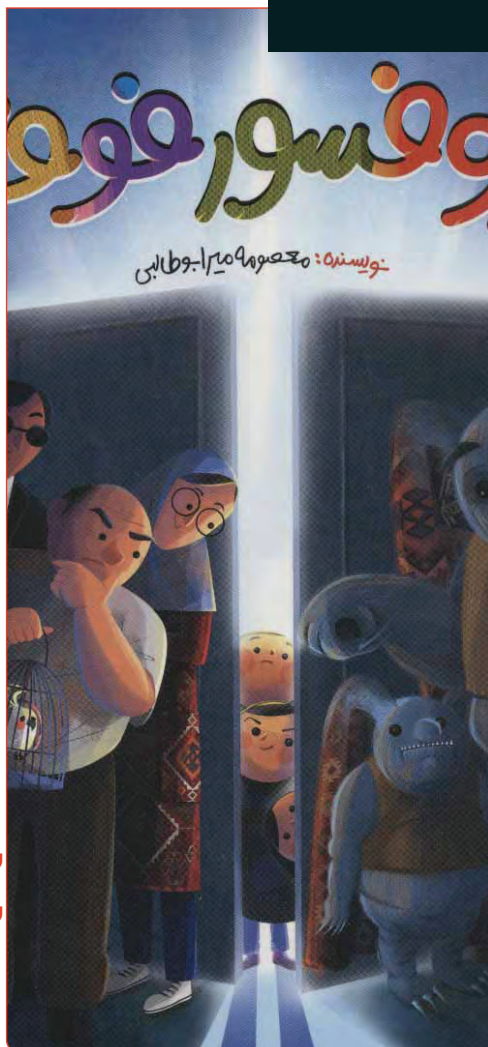
خانم اعظم بروجردی نویسنده پهلوانان نمی‌میرند بار دیگر فضای جذاب زندگی پهلوانی را دستمایه قرار داد تا رمانی خلق کند از تقابل مردانگی با نوجوانمردی. این فضا به قدری جذاب و پرکشش است که می‌تواند بستر رمان‌های متعددی با موضوعات مختلف باشد. از این رو، اعظم بروجردی با استفاده از چنین فضایی، جامعه‌ای تمثیلی خلق کرده است که شخصیت‌هایش هر کدام یک ما به ازای خارجی دارد و آنقدر خوب به آن‌ها پرداخته شده که خواننده برای شناسایی و برقراری ارتباط با آنها دچار مشکل نخواهد شد. شخصیت‌ها هر کدام در جای خود نشسته‌اند و به منظور اینکه گوشه‌ای از یک حادثه بزرگ تاریخی را به اجرا در آورند وارد داستان می‌شوند و نقش خود را ایفا می‌کنند.

برشی از کتاب

مردم کمی به یکدیگر نگریستند و اجسام سه‌مرد را از نظر گذراندند و ناگهان اوس‌مهدی آهنگر فریاد زد: «این‌ها اگه می‌تونستن ما رو به نون و نوایی برسونن، خودشون به این حال و روز نمی‌افتادن.» و آنگاه دستش را روی شانهٔ اصغر مسگر گذاشت. جواد و داوود و چند جوان دیگر مشعل‌ها را روشن کردند و یکی هم به دست اوس‌مهدی دادند. اوس‌مهدی و مردان دیگر شعله‌های آتش داغ

را زیر اجسام خشک‌شدهٔ سه ناپهلوان گرفتند و آن‌ها را آتش زدند تا کاملاً بسوزند و خاکسترشان را به دریا بسپرنند و برای همیشه خط و خبر ایشان را از صحنهٔ گیتی پاک کنند. اجسام سنگی سه‌مرد در حال سوختن بود که قاصد جوان بانگ برآورد: «علم‌ها را برافرازید و بیرق‌ها را بلند کنید و چراغ‌ها را روشن کنید و به سوی دریا راهی شوید که به‌زودی کشتی پهلوان به ساحل می‌رسد. می‌ادا که او برسد.» و ما هنوز مانده باشیم

پروفیسور فوفو



نوع قطع: رقیعی

کتاب "پروفیسور فوفو" با خلق موجوداتی اساطیری، فضای داستانی جدیدی را خلق کرده است. کتاب شامل سه داستان بلند برای گروه سنی ۷ تا ۱۰ سال است که به موضوعات زیست محیطی می‌پردازد. موضوعاتی که کودکان و نوجوانان امروز درگیر آن هستند.

برشی از کتاب

من با این استعداد ویژه و با این همه تلاش هنوز نفهمیده‌ام پروفیسور فوفو چه‌کارهٔ مدرسه است. اصلاً این چه‌مدل اسم است؟ خودش خجالت نمی‌کشد؟ مثلاً بلندگوی مدرسه اگر بخواهد مدایش کند، بلند می‌گوید خانم فوفو به دفتر مدرسه. نمی‌دانم چرا حداقل بهش نمی‌گویند خانم فوفو پروفیسور یک پروفیسور محکمی قبل از اسمش می‌گویند انگار که هسته اتم شکافته یا یک باکتری خیلی خفن کشف کرده است. مگر همین‌طوری می‌شود به یکی گفت پروفیسور؟ پروفیسور بودن که الکی نیست. من هم دوست دارم همین‌طوری بهم بگویند پروفیسور.





من برمی‌گردم



داستان

چاپ دوم

من برمی‌گردم

فاطمه دولتی

داستان درباره زییده خاتون، بانوی قصر و همسر هارون الرشید است. هارون و وزیرانش در مورد عقیده‌ی زییده دچار تردید شده‌اند و از او می‌خواهند هرچه زودتر معلوم کند که شیعه است یا نه. زییده از سال‌ها جنگیدن با هارون و تلاش کردن برای تغییر رفتار و اخلاقش خسته شده است. این خستگی بعد از شهادت امام موسی کاظم(ع) به دست شوهرش عشق او نسبت به هارون را تبدیل به نفرت کرده، او در هفده سالگی با پسرعمویش هارون ازدواج کرده است، در ابتدا به شدت دلیسته و عاشق او بوده، اما با گذشت زمان و با دیدن ظلم‌های او نسبت به اهل بیت و بی‌عدالتی‌هایش نسبت به مردم بی‌گناه و شیعیان دیگر علاقه‌ای به او ندارد. او مدت‌هاست شیعه شده و تصمیم دارد هر چه زودتر عقیده‌اش را آشکار کند و از قصری که برایش چون زندان است بگریزد. اما این انتخاب برای او مشکلات زیادی به همراه خواهد

برشی از کتاب

یک هفته پیش، من مردم. در اتاقی که دستم را برای اولین بار گرفته بود، همان‌جا که در گوشم زمزمه کرده بود تو بانوی قلب منی، زیر سقفی که برای اولین بار پسرمان امین را دیده و از شوق به سجده افتاده بود. به تصویر خودم در آینه نگاه می‌کنم. زنی بلندقامت می‌بینم با صورتی به سفیدی برف‌های دست‌نخورده و چشم‌هایی که نه سرخ است و نه تر. یک هفته برای گریه کردن وقت داشتم، برای کنار آمدن با خودم. این

نوع قطع: رقعی

یک هفته مانند هزار سال گذشت؛ تلخ و کش‌دار. حالا که دل از همه‌چیز بریده‌ام و قصد رفتن دارم، امید می‌خواهم؛ کمی نور، چیزی شبیه خورشید که بخنداند قلبم را آب کند تا فرصت جوانه زدن پیدا کنم، سبز شدن.

آتش پاره



سال‌ها گذشته از جنگ تحمیلی ایران و عراق اما هم‌چنان یاد آن سال‌ها و خاطرات و آسیب‌هایش ماست. شهادتی که هنوز پیکرشان مفقود است، جان‌بازانی که طی این سال‌ها زندگی سختی داشته‌اند و روزبه‌روز بر سختی‌هایشان افزوده می‌شود، رنج حاصل از جنگ و عوامل دیگری از این دست، باعث می‌شود آن هشت سال از یادها نرود و بخش مهمی از ادبیات را به خودش اختصاص دهد. نویسندگانی که علاقمند به نوشتن رمان و داستان کوتاه در این حوزه هستند پرتوان ظاهر شده‌اند و آثار ادبی قابل اعتنایی نیز تولید می‌کنند.

برشی از کتاب

لباس نو پوشیدم. روسری‌ام را سر کردم. کفش‌هایم را پوشیدم. خواستم در را باز کنم اما در خانه قفل بود. باز چشم‌هایم پر اشک شد. برگشتم لب ایوان نشستم. باید می‌رفتم. امشب تمام می‌شود و حسرتش به دلم می‌ماند. اگر ننه بفهمد دعوایم می‌کند. چند روز باید طویله را تمیز کنم یا اجاق را آتش کنم و در پخت نان به ننه کمک کنم. اما جشن عقد ارزش این تنبیه‌ها را دارد. با این فکر بلند شدم. به در و دیوار حیا نگاه کردم. از خودم «پرسیدم: «از کجا بروم؟»

نوع قطع: رقیعی



سفر به قلعه خورشید



سفر به قلعه خورشید روایتگر مهم‌ترین فصل تاریخی زندگی امام رضا علیه‌السلام یعنی عزیمت ایشان از مدینه تا مرو است. در این رمان نویسنده سعی کرده ضمن روایتی داستانی، بخشی از لزوم شناخت امام و مقام امامت را متناسب با گروه سنی نوجوان بیان کند. در این روایت تاریخی نویسنده سعی کرده که مخاطب را با شخصیت نوجوان کتاب همراه کند تا در خلال داستان به شناخت بیشتری از امام برسد.

برشی از کتاب

می‌خواهم سفر کنم به آن سرزمین دور، به سیر کردن در دشت و کوه و چشمه‌های بزرگ و کوچک، به دیدن آدم‌ها و خانه‌های عجیب و غریب. تا وقتی به شهر هزار کاتب، شهر نیشابور برسم. آنجا استادی بیابم و شاگردش شوم. قلمی واقعی به دست بگیرم و در جوهری سیاه فرو کنم. آن وقت قلم را روی صفحه بالا و پایین ببرم و تمام کلمات دنیا را بنویسم



شبیهِ مریم



فضّه خدمتگزار عالم و شهیر
حضرت فاطمه زهرا (سلام الله
علیها) و راوی حدیث از آن بانوی
بزرگ است.

در کتب تاریخی، برای نخستین بار
در دوران اولیه بعد از هجرت رسول
اکرم (ص) به مدینه، از این بانوی
پرهیزکار نام برده شده است.
آن ایام آیه‌ای نازل شد که پس
از آن پیامبر اسلام فضه را برای
کمک و یاری بانوی عالمین به منزل
حضرت زهرا (س) فرستادند.

حضرت فضه در مقام والایی از
ایمان و تقوی قرار دارد. ایشان
در نطق و خطابه قهرمان زبردستی
بوده و علاوه بر افتخار خدمت به
حضرت زهرا (سلام الله علیها)،
سراسر زندگی این بانوی نمونه،
از خلوص و معنویت موج می‌زند.
آنطور که تاریخ گواهی می‌دهد،
این زن والامقام در مدت بیست
سال از زندگی خود حتی گفت‌وگو
و مکالمات عرفی خود را هم با
آیات قرآن کریم بیان می‌کرد.

رمان «شبیهِ مریم» از انتشارات
کتاب جمکران با تصویرگری «محمد
صادق» درباره زندگی و زمانه
حضرت فضه از زمان زندگی در
نوبه (شهری در آفریقا) تا زیست
وی در فضای مدینه‌النبی می باشد.

شبیهِ مریم

روایتی داستانی از زندگی بانو فضّه
خادمه حضرت زهرا (ع)
اکرم صادقی

نوع قطع: رقعی



کتاب مخفی



نوع قطع:



کتاب مخفی، روایتگر سفر مخفیانه یک کتاب از مدینه به سمت ایران است. کتابی که اگر اسرارش فاش شود، بسیاری از بزرگان مدینه را با خود به زیر خواهد کشید. این کتاب روایت یک نویسنده ایرانی در تقابل منافقین صدر اسلام با رسول خدا (ص) و امیرالمومنین علیه السلام است.

برشی از کتاب

این را بار ها گفته ام و خندیده اید؛ علی بشر نیست، او از ما جداست، با ما یکی نیست. چشمان او پشت دیوارها و درها و درون سینه ها را می بیند. دستان او کوه را مثل پیاله ای سفالین جا به جا می کند. زبان او برنده و گزنده و اعجاب آور است. شیر را می ترساند و فولاد را نرم می کند. علی بشر نیست. یتیمان عرب دوستش دارند و پهلوانان عرب از او می هراسند. این ها قصه نیست خالد. من جنگاوری علی را دیده ام. من رجز خواندن او را شنیده ام. من درباره جنگ خونین او با اخته شنیده ام. من نه از خود علی، که از باد چرخش ذوالفقارش می ترسم، آری؛ دشمن او هستم و مرگ او را منتظرم. اما این گونه نیست که محمّد بمیرد و تو در میدانگاه برقصی و علی تماشا کند. هنوز چرخ اوّل رقعت تمام نشده، زنان و کودکان بر خاک قبرت نشسته اند «و برایت قرآن می خوانند»



در طول تاریخ، زنان بافضیلت بسیاری بودند که داستان زندگی آن‌ها الگوی انگیزشی در طول قرن‌ها مورد توجه بوده است. آسیه همسر فرعون و مادرخوانده «حضرت موسی (ع)» یکی از این بانوان شهیر و والامقام است. وی در دستگاه سلطنتی فرعون روح خود را پاک نگه داشت و به مقامات بالای معنوی دست یافت.

برشی از کتاب

به سمت آیین‌های می‌روم. این منم، آسیه، همان دخترک سیاه‌مو با چشمان درشت و معصومانه‌اش، اما اینک با چهره‌ای مشحون از شکوه ملوکانه! اما آیا هنوز هم دیدگانم مفتخر به داشتن معصومیت است؟ معصومیتی که همواره بیم آن را داشتم که سیم و زر قصر به تباهی بکشانند. پدرم می‌گفت چشمان مومنان بنی‌اسرائیل با چشمان بت پرستان قبطی فرق می‌کند. شب‌ها وقتی فرعونیان به می‌خوارگی، رقص و قمار در میکده‌های پر زرق و برق رمسیس مشغولند، مومنان بنی‌اسرائیل در خانه‌های فقیرانه‌شان به درگاه حدای یگانه دعا می‌خوانند و با اشک و التماس از او طلب مهربانی می‌کنند. صبحگاهان چشمان مومنان همچون ستارگان می‌درخشند و چهره‌هایشان چون خورشید نورافشانی می‌کند



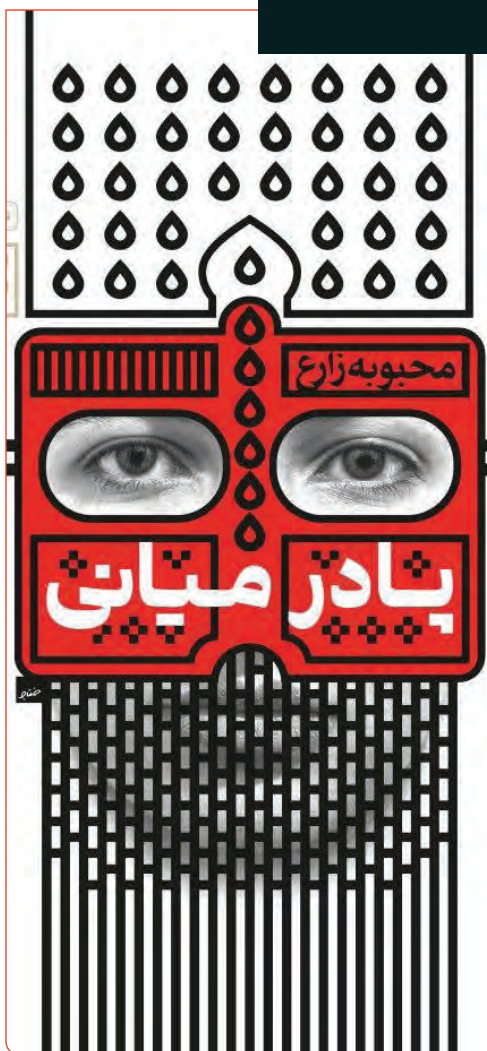


رمان «النا» در بستر اشاره به سفر «دحیه کلبی» سفیر ویژه پیامبر اسلام به روم اتفاق می‌افتد. دحیه بن خلیفه کلبی، معروف به دحیه کلبی، صحابی پیامبر اکرم (ص) است. وی پیش از جنگ بدر اسلام آورد و در جنگ احد و نبردهای پس از آن حضور داشت.

دحیه در سال ششم هجری، مأمور رساندن نامه پیامبر (ص) و ابلاغ رسالت ایشان به فرمانروای روم شرقی شد. همچنین وی مأمور رساندن نامه‌ای دیگر از پیامبر اکرم به اسقفی مسیحی شد.

وی صورت زیبایی داشت و در برخی نقل‌ها آمده است که جبرئیل گاهی به صورت او بر پیامبر (ص) ظاهر می‌شد. دحیه کلبی پس از رحلت پیامبر به شام مهاجرت کرد و در روستای مِزّه سکونت گزید. رضا وحید «این بار فضای تاریخی صدر اسلام و جامعه روم و عربستان را برای روایتی عاشقانه برگزیده است که تباین ملموس فرهنگ‌ها، جذابیت داستان را دوچندان کرده است. النا» رمانی عاشقانه به قلم «رضا وحید» اثر جدید انتشارات کتاب جمکران در ۲۶۰ صفحه به بازار کتاب رسید.





نوع قطع: رقعی



پادرمیانی» داستان بلند» یکی از ملاقاتهای خدمت امام زمان (عج) در عصر غیبت است که به قلم «محبوبه زارع» از سوی انتشارات جمکران روانه بازار منتشر گردیده است. کظی از تشرّفات مشهور محضر حضرت ولی عصر عجل الله، دستمایه محبوبه زارع برای نوشتن داستان عاشقانه با فرجامی جذاب و عبرتآموز شده است. این کتاب در قالب داستان بلند روایتگر توسل، تشرّف و استجابت دعای محال یکی از محبان امام زمان (عج) است



زنی که پشت خزر خواب بود



مریم بصیری نویسنده کتاب، متولد اول اسفند ۱۳۴۸ ارومیه است و مدرک کارشناسی ارشد ادبیات نمایشی را از دانشکده هنر سوره اخذ کرده است. او تاکنون آثار متنوعی با نگاه به مقولاتی مثل ایمان و باور به رشته تحریر درآورده که بین آن‌ها، «ماه‌ها پرواز می‌کنند» و «دخیل عشق» پیش‌تر توسط انتشارات کتاب جمکران چاپ شده‌اند. بصیری علاوه بر داستان‌نویسی به تدریس این‌حوزه و فعالیت‌های نمایشی نیز اشتغال دارد. این‌نویسنده به‌تازگی خبر آماده‌سازی رمان دیگرش با عنوان «من زن هستم» را توسط انتشارات سروش اعلام کرد. سرآغاز رمان «زنی که پشت خزر خواب بود» دربرگیرنده روایت بانویی از کشور آذربایجان است که دنبال اصل و اصول خویش و یافتن ریشه‌های معنوی و خونی خود، به ایران باز می‌گردد. او در این‌سفر با زنان دیگری آشنا می‌شود که هرکدام قصه و غصه خود را دارند. چهار روایت از چهار زن و زندگی متفاوت که نقطه تلاقی و طلایی زندگی آنها در مسجد مقدس جمکران رقم می‌خورد. داستان «زنی که پشت خزر خواب بود»، درباره تردید آدم‌ها و مشکلات گوناگون مردم امروز است. داستان تصمیم نهایی هر فرد که باید با اتکا به آسمان و دست بر زانویش، مشکلات را برطرف کند.



چهار فانوس



سعید تشکری

چهار فانوس

روایت های داستانی از زندگی و زمانه نواب خاص امام زمان (عج)

سازمان وکالت، شبکه‌ای ارتباطی متشکل از امام معصوم(ع) و عده‌ای از شیعیان نزدیک و وفادار به امام(ع) که تقریباً همزمان با روی کار آمدن بنی عباس (۱۳۲ق.) و عصر امام صادق(ع) تأسیس، و با فرارسیدن عصر غیبت کبری و وفات علی بن محمد سمری آخرین سفیر امام عصر علیه‌السلام (۳۲۹ق) منحل شد. این سازمان نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در پیشبرد اهداف امامان معصوم علیهم السلام داشته است. ساختار و شالوده این سازمان به ظاهر برای جمع‌آوری و تحویل وجوه شرعی و پاسخگویی به مسائل و شبهات شیعیان به وجود آمد. کتاب سازمان وکالت به این موضوع پرداخته است. سرکوب و خفقان شدید بنی عباس و لزوم حفظ ارتباط بین امام و جامعه شیعی، باعث شکل گیری سازمان وکالت شد. سازمان وکالت شبکه ارتباطی گسترده و پیچیده بین امام و شیعیان، به واسطه عده مشخص و معدودی از یاران وفادار امام است که از زمان امام صادق علیه السلام به تدریج شکل گرفته و در عصر غیبت صغری به اوج خود رسید.



مسیل



روایت اربعین از پنجه موكب
زهره عیسی خانی

نوع قطع: رقی



«مسیل» سفرنامه‌ای در حال و هوای زیارت اربعین، به قلم «زهره عیسی خانی» است. در این کتاب نگاهی تحلیلی را با زبانی ساده روایت میکند. روایت زیارت اربعین در بستر موكب مسجد مقدس جمکران در اعمود ۱۰۷۰ مسیر مشایه

برشی از کتاب

دلم می‌خواست در این سفر در عمق اربعین حرکت کنم؛ شاید چیزهایی ببینم که وقتی فقط در حال وهوای زیارتم به چشم نیایند. به ریحانه گفتم بیا این بار جور دیگری مسافر اربعین شویم تا بتوانیم به اندازه پنج روز سفر مشاهده و روایت ثبت کنیم. اما معنای این «جور دیگر» برای من، این بود که خودمان پیاده نرویم. چون خودم را می‌شناختم؛ وقتی همراه جمعیت قدم می‌زدم و مردم را می‌دیدم که مثل سیل به یک سمت سرازیر می‌شوند، محو تماشای ظاهر و باطن این حادثه می‌شدم.

پشت درهای بهشت



رمان «پشت درهای بهشت» نوشته رضا کاشانی اسدی، درباره رخداد های پیش و پس از واقعه عاشورا و جامعه کوفه در آن زمان، توسط انتشارات کتاب جمکران منتشر شده است. نویسنده این کتاب، مخاطبش را به شهر کوفه و زمانی می برد که ۱۰ هزار نامه برای امام حسین (ع) فرستاده شده و از او دعوت کرده اند برای امامت به کوفه بیاید. اما با ورود عیدالله بن زیاد، ورق برمی گردد و کوفه روی دیگرش را نشان می دهد. در نتیجه کوفه در اختیار ابن زیاد قرار گرفته و مردم شهر و قبایل برای بیعت با او، از هم سبقت می گیرند. داستان این رمان درباره جوانی به نام موقع است که مقابل پدر خود می ایستد و خواستار رسیدن به لشکر امام حسین (ع) است. موقع، شاگرد ویژه حبیب بن مظاهر (ع) است. وقتی حبیب به قصد پیوستن به امام حسین (ع) از کوفه خارج می شود، موقع با واقعیتی روبرو می شود که

نوع قطع: رقعی



